

که سر به کوه و پیابان تو داده‌ای ما را

SADEQ HEDAYAT

*The Life and Literature
of an Iranian writer,*

By: HOMA KATOUZIAN

I.B. Tauris & Co. Ltd Publishers, London. New York

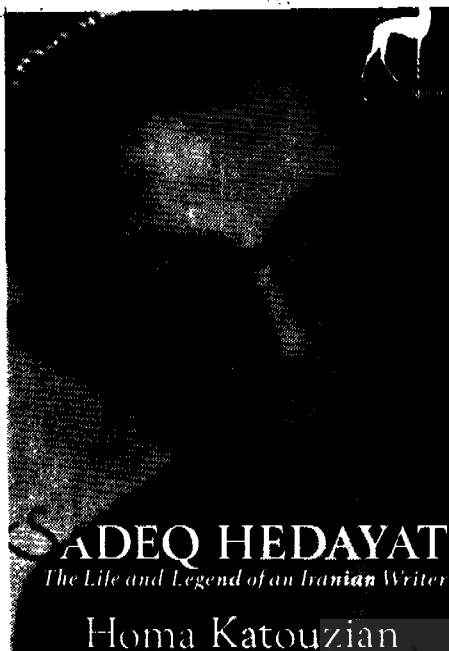
1991, 306 PP.

کتاب صادق هدایت، زندگی و افسانه یک نویسنده ایرانی تألیف دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، نخستین فرصت مطمئن آشنائی با نویسنده‌ای ایرانی است که نبوغ او همچون غزال شعر حافظ، غزلسرای قرن چهاردهم (میلادی) ایران، طفره زن است: رمیده از هر چه فانی، سر به کوه و بیابان می‌گذارد. روی جلد کتاب طرح خود هدایت از این غزال که نقشی است ملهم از خیالپردازی شاعری متقدم در این باره دیده می‌شود.

حافظ از رام کردن جانوران تقدیر باز صور فلکی در عین برجیدن بساط این گرگ پیر که جهان است می‌گفت و توسل به کیمیای شراب تا او را از «این خاکدان» برهاند. در توصیفات هدایت از گیر فکری «مانوی» ما، غالباً همین زبان به کار می‌رود؛ همانطور که همایون کاتوزیان می‌گوید، بخصوص با استاد به داستان بوف‌کور، یکی از مضامین مکرر در آثار هدایت آن چیزی است که او «بار میراث خود» می‌نامد.

مثال بارز آن «بار» تصویر غالب استان بوف‌کور است که کاتوزیان در دسته‌بندی سودمند آثار هدایت را «روان - داستان» توصیفش می‌کند. تصویر متعلق به دختری است در یک سمت جوئی و پیرمردی قوزی چمباتمه زده در سمت دیگر آن. این از آن نقشهای پیر رواج مینیاتور ایرانی است، به نوعی بیرون از زمان و مکان، و همان است که راوی داستان برای تأمین معاش خود همواره روی جلد قلمدان نقش زده است. اما ناگهان، در یک نگاه از سوراخ هواخوری میان دیوار به وقت جستن شراب روی رف، این صحنه در صحرای پشت اتاق زنده شده و او به قلمروئی فراسوی زمان و مکان، میان زمین و آسمان، برده شده است.

این واقعه مطالعات هدایت در زمینه متون پهلوی، کتابهای کهن ادیان مزدیسنان و زرتشتی، را به ذهن می‌آورد. در زاد اسپرم، یکی از این کتابها، زرتشت در وقت وحی شدن پیامبری به او در



● روی جلد متن انگلیسی

● دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

«آبهای پهناور پرهیزکاری» و صعود از جهان فانی به جمع امشاسپندان توصیف می‌شود. در روایت هدایت از آن نقاشی قدیمی جنبه و حشتناک این است که دختر از جوی نمی‌پرد تا پرهیزکار شود: هدایت راهی برای گریز از فساد جهان نمی‌بیند. لیکن نکته مهم در اینجا اشتیاق پابرجای ایرانیان به پاک‌ی و پرهیز آنان از آلودگیست. اشتیاقی که در روشنی ایستا و درخشان مینیاتور تجلی یافته است. برای هر ایرانی، آبراهه‌های باغی ایرانی، که نرم می‌خرامد و انوار آفتاب خنلنده از میان شاخسار تلؤلوثی دارد، چیزی بیش از تضاد با صحرای بیرون را تجسم می‌بخشد: اما جوی هدایت در دل صحرائی روان است.

آنگاه که دست نیافتنی بودن کمال مطلوب در جهان فانی مسلم شود، دلگرانی و افسردگی به بار می‌آید، و هدایت بیش از یکبار حالت جنینی را عنوان می‌کند، مثل وضعیتی که جسد یکی از شخصیت‌های عزلت‌گزین و مایوس یکی از داستانهای کوتاه او به خود گرفته است. طبیعتاً آرزوی بازگشت به پیش از آغاز زمان متضمن بازگشت به امنیت رحم، قبل از قرار گرفتن در معرض واقعیت‌های جسمانی بیرون، نیز می‌شود. آنچه این نابغه ایرانی را به موضعی فوق‌انتقادی و یکسره بدبینانه نسبت به جهان فانی - حتی ساد و مازوخیستی در قبال تن که قیدی شرم‌آور تلقی شده - می‌کشاند مفهوم تغییرناپذیر حالت عاری از تفرد ماقبل جنینی است، یعنی بخشی از چیزی بودن که از عوارض زمان و مکان در امان است. حافظ از دل می‌گوید که آنچه همواره در خود دارد، یعنی «گوهری کز صدف کون و مکان بیرون» است، از بیگانه‌ت‌مانا می‌کند.

همین که کتاب حاضر می‌تواند به افکاری از این قبیل دامن زنده‌نشانی است از عمق و احساسی که کاتوزیان در نقد و بررسی آثار هدایت بکار زده، چنان که ما با دلمشغولی‌های واقعی و



روی جلد ترجمه فارسی

نئی مؤلف آنها آشنا می‌شویم، و نه آن دلمشغولی‌هائی که افرادی با بصیرت کمتر و خودمداری کمتر به او نسبت داده‌اند. کاتوزیان با مهارتی فوق تصور نه تنها تراژدی شخصی هدایت بلکه دستگاه اجتماعی و سیاسی او را مستند می‌سازد: هدایت به سال ۱۲۸۱ (ه.ش) زاده شد و در سال ۱۳۰۰ در گذشت، و در همان سالهای زندگی او گونی از بذره‌های تلخی که پس از دست‌اندازی به پیم ایران در قرن هجدهم افشانده شده بود علفهای گندیده و خفقان‌آور فساد رویش آغاز کرد. زندگی او گواهی است بر بی‌سر و سامانی و انحطاط محنت‌زای ارزشها و، بدتر از همه برای مردمی سنتهای پاس داشته‌شان هويت و جایگاه آنها در گیتی را مفهوم می‌بخشید، نفی توده‌های ایرانی رفا دیوار محافظی در برابر آشفتگی و اختلال ناشی از عدم درک افکار وارداتی از سوی آنها سازد.

پدران خود هدایت از جمله کارگزاران نظم کهن بشمار می‌آمدند و در حد خودشان از ذوق کافی برای فهم این نکته که نظم فوق بر چه دلالت داشت بی‌بهره نبودند، و انگار او به عنوان زنده آنان، ابزار سنجشی بود بسیار بیش از حد لازم حساس نسبت به آنچه که تجزیه اجتماعی و حتی ایران به همراه داشت. هدایت وارث امور تحقق یافته به دست پدرانش بود، اما شأن هنری‌اش را از قابلیت سازشکاری آبا و اجداد محروم کرد. او بزگر گله بود، گرچه هیچ میل نداشت که چنین باشد. هدایت، با بهترین برداشتی که می‌توان از این واژه بسیار مستعمل کرد، اشرافی باقی ماند. هر شدید او از عناصر آزمنده، فاسد و متملق که ایران هرگز از آنان بی‌نصیب نمانده است، اغلب، ویژه در مکاتبات شخصی، در لفاف کلمات مستهجن و تلخ ابراز شده است: اما در تواضع و فروتنی نسبت به کسانی که هم صحبتی با آنها را ممکن می‌یافت، یک آقای به تمام معنی بود.

یکی از بسیار محاسن کتاب کاتوزیان بهره‌ای است که از نامه‌های هدایت می‌برد، و نه تـ سرخوردگی او بلکه سبک بذله‌گویانه و هزل آمیزش را در گفتگو باز می‌تاباند. (وقتی تعجب شخصی خارجی را در مقابل شعر حافظ از برخواندن یک روسپی بی‌سواد برایش تعریف کردند صاف و ساده پاسخ داد «خودش می‌داند».) او خود عزلت‌گزین نبود. با خارجیها که دوستی به هم می‌زد این ضرب‌المثل قدیمی فارسی را عنوان می‌کرد که «دل به دل راه دارد». سپس نقاط بی‌رنگ روتر و بغایت فقرزده تهران را نشانسان می‌داد تا به قول خودش مطمئن شود که خوب «حالیـش شده» ایران چه شکلی است.

کاتوزیان در عین توانمندی در ادبیات، محقق در تاریخ اجتماعی و اقتصادی نیز هست. همین مایه گسترش پژوهش او بوده که گرچه از تکرارهای خاص کتابی که مدتی دراز روی آن کرده و به دفعات مورد تجدیدنظر قرار گرفته بی‌نصیب نیست، فوق‌العاده خواندنی است. کاتوزیان ماهرانه افسانه‌هایی را که از زمان مرگ هدایت درباره او ساخته شده است رد می‌کند و از جمله این یکی را که مردی حساس نسبت به اعتقادات باستانی ایرانی و ارواح حمایتگر و آورنده همزاد اثر اساساً بتواند آنقدر ماتریالیست شود که مارکسیستی مؤمن از کار در آید. مؤلف، بی‌آنکه به همد آشکار خود با هدایت امکان دخالت دهد، گره این مسئله پیچیده را می‌گشاید. کاتوزیان تحقیقی را انجام رسانده است که هر کس مایل به فهمیدن مسائل ایران باشد باید آن را مطالعه کند. این یک زندگی است که لاجرم از بسیاری کتابهای دیگری بیشتر درباره رنجهای ایران در جهان امروز سخن دارد.

۴۱۲

هدایت، به‌رغم رخوت و افسردگی‌اش که عاقبت - پس از آنکه در نامه‌ای سوگند خورده بود هرگز به تهران «گنبدیده نکبت‌بار ادبار» برنگردد - او را به خودکشی در پاریس کشاند، نویسنده پرکار بود. قتل شوهرخواهرش که نخست‌وزیر ایران بود، و ظاهراً هدایت آنقدرها هم که برخ گفته‌اند از او دور نبود، نمی‌تواند دلیل نهائی خودکشی‌ای تلقی گردد که او سالها پیش از آن هم راهش سعی کرده بود و بی‌گمان نتیجه تأملی طولانی بود. قتل رزم‌آرا صرفاً نشان دیگری بود اوضاع جفاکار ایران، اما نگرانی هدایت از نابودی چیزی بود که همواره جامعه‌ای شکننده، سوء تفاهم و تحت سلطه بوده است و افرادش دیگر نمی‌توانستند به هیچ وعده‌ای دل خوش کنند احساس می‌کردند که از راههائی که خودشان به بهشت داشتند رانده شده‌اند.

عنوان مقاله که در ضمیمه ادبی تایمز ۴ سپتامبر ۱۹۹۲ به چاپ رسیده است
Flowing through the Wilderness به قلم Peter Avery است.

Sadeg Hedayat, The life and legend of an Iranian writer, Homa

katouzian, Tauris 1992.

ترجمه فارسی کتاب مورد نقد صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت، مترجم فیروزه مهاج

ناشر طرح‌نو، تهران ۱۳۷۱